

# پست شیشه‌ای فلیکس



خرگوش کوچولو و دستوره‌های آشپزی  
از سراسر دنیا

نویسنده: آنت لَنگن      تصویرگر: کُنستانزا دروپ

مترجم: منیژه نصیری







**اگر** مامان و بابا، جولیوس، نیکلاس و لِنَا در ماه ژانویه  
 مریض نمی‌شدند و توی تخت خواب نمی‌افتادند، هیچ وقت  
 این موقعیت خوب برای فلیکس و سوفی پیش نمی‌آمد!  
 چون فقط این دو نفر سالم و سر حال بودند. معلوم است چرا!  
 چون روز قبل از آن، یک عالمه هویج خورده بودند.  
 مامان همیشه می‌گوید: "هویج یک عالمه ویتامین دارد."  
 البته الان سرفه کنان توی تخت دراز کشیده و آن قدر بینی‌اش

را پاک کرده که حسابی قرمز شده است.

حال بقیه‌ی خانواده‌ی سوفی هم تعریفی ندارد. بابا مثل یک کلاغ قارقار می‌کرد،  
 جولیوس سینه‌اش خس‌خس صدا می‌کرد، نیکلاس سرفه می‌کرد و  
 لِنَا بیچاره زیر پتو می‌لرزید. سوفی آه و ناله کنان می‌گوید:  
 "همین را کم داشتیم!"

چون تا حالا هیچ وقت مامان و بابا با هم مریض نشده بودند!  
 سوفی مات و مبهوت، خرگوش کوچولوی عروسکی دوست‌داشتنی‌اش را  
 نگاه می‌کند و می‌پرسد: "فلیکس! حالا باید چه کار کنیم؟"  
 فلیکس دقیقاً می‌داند که سوفی چه احساسی دارد. چون آن‌ها خیلی وقت است  
 که همدیگر را می‌شناسند. به همین دلیل، خیلی خوب همدیگر را می‌فهمند.

خرگوش کوچولوی عروسکی و سوفی جدا نشدنی‌اند. فقط گه‌گاهی فلیکس تنهایی به سفر رفته  
 است. اما برای سوفی از همه جا نامه فرستاده و دوباره به خانه برگشته است. یک دفعه فکری به  
 ذهن سوفی می‌رسد. در حالی که توی یک دستش فلیکس و توی دست دیگرش کیف دکتری  
 کوچولویش است، پیش پنچ مریزش می‌رود و می‌گوید: "شانس آوردید که من دکترم!"  
 سوفی بعد از معاینه اعلام می‌کند:

"خب، متأسفانه چسب

زخم هیچ کمکی

